

«اهمیت و جایگاه تفکر در سیر و سلوک»

دکتر حسینعلی آقابائیان

دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده مقاله:

گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار ماوراء طبیعت و بهره‌مندی از جذبات وصول، امری فطری است و همه انسانها درکمون ذات خویش در جستجوی راهی برای پاسخ‌گویی به این نیاز اساسی می‌باشند. بر این اساس شاهد ظهور دستورالعمل‌های مختلف و بعضاً متضاد در سیر و سلوک می‌باشیم، تا آنجا که هر گروهی مسلکی را برگزیده و به آن خشنود است. در این مختصر سعی شده است ماهیت تفکر به عنوان تنها عامل کمال و سیر و سلوک و معیار تقیّد فرد به شریعت و خودشناسی اصلی‌ترین موضوع تفکر مورد بررسی قرار گیرد، سپس با اشاره به تلازم و تطابقی که شریعت با طریقت و حقیقت دارد این مطلب اثبات گردد که براساس روایات و آثار عارفان ربانی، قلب عقول بالاترین موهبت الهی و اولیاء خاص و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم و مقدمه لازمۀ حتمیۀ سلوک انسانیت است.

کلید واژه‌ها:

تفکر، سیر و سلوک، خودشناسی.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

دعوت به تفکر و اهمیت آن در کمال انسانی به عنوان اساسی‌ترین دستورالعمل شریعت‌های آسمانی و مکاتب بشری و عامل نجات از انحرافات، همواره مورد تأکید و توجه بوده است. از اولین دست نوشته‌ها و یادگارهای به جا مانده فرهنگ و تمدن بشری گرفته تا آخرین و کامل‌ترین اخبار غیب که در پیام خاتم النبیین (ص) بر بشر ابلاغ گردیده، این اصل اساسی چون دربی گرانمایه و خورشیدی تابان جلوه‌گر است، تا آنجا که به صراحت می‌توان گفت که تمام معارف و تعالیم الهی و فرهنگ و تمدن بشری چیزی جز اشعه‌ها و جلوات این رکن بی‌بدیل نیست.

به راستی مگر اندیشه و تعقل چیست که احسن الخالقین که بر آفرینش انسان به خود تبریک گفت^۱ و او را در بهترین صورت و سیرت قوام بخشید^۲ و بعد از تسویه و تعدیل آنگونه که اراده نمود آراست،^۳ در بیان بدترین جنبنده، کران و کورانی را یاد می‌کند که مهمترین خصلت آنها عدم تعقل است^۴ و فرمود «و يجعل الرجس علی الذین لا یعقلون» و همچنین در ترغیب و اهمیت به تفکر در آیات زیادی به کسب علم و تدبیر و تفکر در آیات و آثار هستی تأکید کرده و فرموده «اولم یتفکروا فی انفسهم»،^۵ «فاعتبروا یا اولی الابصار»^۶ «اولم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مباحث علوم انسانی

- ۱- فتبارک الله احسن الخالقین، سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
- ۲- لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم، سوره تین، آیه ۴.
- ۳- الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صور ما شاء ربک، سوره انفطار، آیات ۸-۷.
- ۴- ان شر الدواب عندالله صم بکم الذین لا یعقلون، سوره انفال، آیه ۲۲.
- ۵- سوره روم، آیه ۸.
- ۶- سوره حشر، آیه ۲.

ینظروا فی ملکوت السموات و الارض»^۱ و در وصف اولوالالباب مهمترین خصیصه آنها را تفکر بیان کرده و فرموده «و یتفکرون فی خلق السموات و الارض...»^۲ بنابراین شکی نیست که تنها کلید کشایش انوار حقایق و منشأ نورانیت انسان و رسیدن به علوم و معارف جز از طریق تفکر حاصل نمی‌گردد و حتی در روایات تفکر ساعتی را از عبادت سالیان افضل معرفی کرده است:

قال رسول الله (ص): «فکر سا خیر من عبا»^۳.

لذا می‌بینیم که سرتاسر دعوت انبیاء چیزی جز دعوت به تفکر و جهت دادن و تعالی آن نیست و کمال هر انسانی متناسب با میزان اندیشه و تعقل و ظهور آن مطرح گردیده است. از بررسی اندیشه‌های بشری که گاه به صورت قوانین علمی و تجربی با به کارگیری حس موجب پیدایش علوم گردیده و گاه با استناد به عقل در قالب دلایل و براهین عقلی و فلسفی به منصفه ظهور رسیده است و در مقامی دیگر با مبنا قرار دادن عواطف بشری به صورت هنر و ابداعات هنری در قالب‌های گوناگون چون شعر، داستان، فیلم، نقاشی و ... جلوه نموده است و یا در عالی‌ترین سطح آن با تأکید بر قلب، عشق و محبت به صورت عرفان و مکاتب عرفانی جلوه‌گر شده است. نیز همین نتیجه گرفته می‌شود که اندیشه و تفکر اساسی‌ترین اصل تکامل او بوده و هرگاه بشریت در پرتو انوار آن قرار گرفته، پیشرفت‌های قابل توجهی نموده و همچنین هر جامعه و امتی که به خذلان و انحطاط رسیده علتی جز اجتناب از عقل و فرامین آن در حوزه علم و عمل، عامل اساسی سقوط آنها نبوده است که تجارب فردی و شواهد تاریخی خود به ترین دلیل و گواه این مدعاست و این مطلب در ادبیات همه عصرها و تمدن‌ها وجود دارد، تا آنجا که حتی انکار عقل و براهین عقلی خود مبتنی بر استدلالات عقلی می‌باشد و لذا بهترین ممیزه انسان در بعد فردی و اجتماعی که بیانگر میزان رشد و شخصیت او می‌باشد چیزی جز تفکر نیست.

اهمیت تفکر در روایات و آثار عرفا

در اهمیت تفکر در سیر و سلوک انسان، روایات زیادی از حضرات معصومین (ص) نقل شده، از جمله این حدیث گهربار از قُدو العارفین، حضرت علی (ع) است که نصب العین

۱- سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۵.

عارفان واصل قرار گرفته و با اقتداء به آن حضرت طریقه تفکر و تأمل را برای وصول به مقصد معتبر و ضروری شمرده‌اند.

«والله ما نزلت آ الا و قد علمت فیم انزلت و این انزلت، ان ربی وهب لی قلباً عقولاً و لساناً سؤلاً»^۱

«قسم به خدا هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه من می‌دانم آن آیه در چه موردی و در چه جایی نازل شده است، همانا پروردگار من قلبی اندیشنده و زبانی پرسش کننده به من بخشیده است.»

در این حدیث شریف عبارت «قلب عقول» عبارت بدیع و کم سابقه‌ای است که حضرت بر آن تأکید کرده و فاصله میان قلب و عقل از میان برداشته شده است. همچنین در حدیث شریف «نَبّه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق الله ربک»^۲ که امام صادق به نقل از حضرت علی(ع) بیان فرموده، و حضرت امام (ره) در کتاب چهل حدیث آن را تشریح نموده‌اند، تنبّه و آگاهی قلب در گروه تفکر معرفی گردیده است.

در خطبه دویست و سیزده نهج البلاغه نیز مولی الموحدين، حضرت علی(ع) از بندگانی نام می‌برد که خداوند متعال در اندیشه‌هایشان با آنان راز گفته و در حقیقت عقل‌هایشان با آنان سخن می‌فرماید.

«... و ما برح لله، عزّت الاؤه، فی البر بعد البر و فی ازمان الفترات»

«عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم...»^۳

امام زین العابدین (ع) در مناجات خمسسه عشر، مناجات العارفين، پس از آنکه عجز از معرفت خداوند را تنها راه به سوی معرفت حق معرف می‌نماید از خداوند مسئلت می‌نماید که او را از خاص‌ترین عارفان، صالح‌ترین و خالص‌ترین بندگان، صادق‌ترین مطیعانی قرار دهد که اولین وصفشان این است که در آشیانه‌های افکار جای گرفته‌اند.

«الهی فاجعلنا من الذین ترسخت اشجار الشوق الیک فی حدائق صدورهم و اخذت لو محبتک بمجامع قلوبهم فهم الی اوکار الافکار یاوون و فی ریاض القرب و المکا یرتعون و...»

۱- تفسیر مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، ج ۱، ص ۱۹۷.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، باب تفکر، حدیث ۱.

۳- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۲۱۳، ص ۷۰۳.

در آثار به جا مانده از عارفان از باب نمونه، خواجه عبدالله انصاری در کتاب منازل السائرین که در عالم علم و نظر عرفان اسلامی کم نظیر و همچون گوهری درخشان، دیده و دل شیفتگان سیر و سلوک عرفانی را روشن کرده است و دارای ده بخش و هر بخش آن به ده منزل اختصاص دارد (در مجموع صد منزل عرفان و هر منزل دارای مراتب و درجاتی است) تفکر را منزل پنجم از بخش اول، بدایات، شمرده و آن را اینگونه تعریف نموده است:

«اعلم ان التفکر تلمس البصیر لاستدراک ا و هو علی ثلاث انواع: فکر فی عین التوحید و فکر فی لطایف الصنعه و فکر فی معانی الاعمال و الافعال»

لذا در نزد این عارف تفکر به معنای کوشش خرد برای وصول به مطلوب که همان قرب حق است، می باشد و بر سه نوع می باشد که یک نوع آن مردود و دو نوع آن مقبول و پسندیده است.

تفکر نوع اول، تفکر در ذات الهی است که به انکار و جحود منجر می شود و برای رهایی از آن سه راه وجود دارد: شناخت ناتوانی خرد و نومیادی از رسیدن به نهایت ذات و درآویختن به ریسمان تعظیم.

دو نوع اندیشه مقبول عبارتند از:

۱- اندیشه در لطافت آفرینش الهی که چونان آبی است که کشت حکمت را سیراب می کند و به سه چیز می توان به آن رسید: خوش بینی در اساس نعمت، اجابت داعیان اشارت، رهایی از بند شهوت.

۲- اندیشه در مراتب اعمال و احوال که متوقف بر سه چیز است: استصحاب علم (دانش خواهی مدام و همخوانی عمل با علم)، ناچیز شماری مرسومات، شناخت مواضع غیرت.^۱

شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن راز پس از ذکر مقدمه و بیان سبب تألیف کتاب، بحث خود را با سؤالی پیرامون تفکر آغاز نموده است:

نخست از فکر خویشم در تحیر چه چیز است آنکه گویندش تفکر

۱- شرح منازل السائرین، راه و رسم منزل ها، ص ۹۵-۸۱.

اهمیت و وجوب معرفت تفکر از نظر این عارف چنانچه شیخ محمد لاهیجی در کتاب مفاتیح الاعجاز آورده، بدان سبب است که معرفت خداوند موقوف علیه آن است، زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که اول چیزی که بر بنده مکلف، واجب است معرفت الله است که اصل جمیع معارف یقینیّه و عقاید دینی است و وجوب تمام واجبات شرعیّه متفرّع بر این اصل می‌گردد و طریق معرفت اگر چه از روی جزویت لاینحصر است که «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق»، اما از روی کلیت منحصر به دو قسم استدلالی و کشفی است. استدلالی طلب دلیل است از مصنوع به صانع، و کشف رفع حجاب مصنوع است از جمال صانع، و این هر دو طریق معبر به فکر است چه فکر سیر از ظاهر به باطن و از صورت به معنی است، لذا معرفت تفکر از آن جهت که موقوف علیه معرفت الله است واجب می‌باشد.^۱ ایشان، تفکر را این گونه تعریف نموده‌اند:

تفکر رفتن از باطل سوی حق بجز و اندر بدیدن کل مطلق

سپس اهمیت و اقسام تفکر را در بیش از دویست بیت به طور بدیع و بی نظیر توضیح داده و در نهایت تحیر را نتیجه تفکر شمرده‌اند:

چه انجام تفکر شد تحیر بدینجا ختم شد بحث تفکر^۲

همچنین میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب «اسرار الصلو» بعد از ذکر تعقیبات نماز و بیان اذکار و اوراد منقول در این باره فرموده‌اند: «افضل از همه اینها تفکر است» سپس انواع و مراتب تفکر را برشمرده و آن را بهتر از عمل معرفی می‌نمایند و در سر این نکته می‌فرمایند. «سر اینکه تفکر بهتر از عمل دانسته شده این است که حقیقت تفکر همان ذکر و یادآوری است و این امر سبب زیادی معرفت و محبت می‌شود، زیرا فکر کلید معرفت است و معرفت سبب آشکار شدن معروف و شهود آن می‌شود... و گرچه ذکر هم باعث محبت و دوستی می‌گردد، ولی فرق بین این دو محبت، همچون فرق بین خبر و دیدن است، چرا که فکر مفتاح کشف و شهود است و این از ذکر بر نمی‌آید».^۳

۱- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۴۹.

۲- همان، ص ۷۳۷-۷۲۷.

۳- اسرار الصلو، ص ۴۵۲-۴۵۳.

حضرت امام خمینی (ره) نیز در کتاب شریف چهل حدیث در شرح حدیث دوازدهم، در بیان فضیلت تفکر فرموده‌اند: «تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است» سپس تفکر در ذات حق را به تفکر ممنوع و مرغوب تقسیم نموده و تفکر ممنوع را تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن برشمرده‌اند ولی تفکر و نظر در ذات برای اثبات وجود و توحید و تنزیه و تقدیس آن را غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا معرفی می‌نمایند و حدیث شریف «لا تتفکروا فی ذات الله» را شرح می‌دهند همچنین اقسام دیگر تفکر را، تفکر در مصنوعات و لطایف و اتقان آنها به قدر طاقت بشری، تفکر در احوال نفس، تفکر در عالم ملک که نتیجه آن زهد است بیان نموده و به شرح آنها پرداخته‌اند.^۱ شیخ شهاب‌الدین سهروردی نیز هر چند اساس حکمت اشراق را علم تجردی و دانش شهودی معرفی می‌نماید روی برهان تأکید فراوان کرده و آن را معیار امور معرفی می‌نماید و فرموده است: «ولا تقلدونی و غیری فالمعیار هو البرهان».^۲

غلامحسین ابراهیمی دینانی در کتاب «دفتر عقل و آیت عشق» به تشریح این موضوع پرداخته‌اند و پس از بیان قلمرو فلسفه و حریم عرفا به طور مبسوط و مستند بیان نموده‌اند که نه تنها برخی از عرفا تفکر را یک مقام مطرح ساخته‌اند بلکه نوعی از تصوف و عرفان عقلی را نام می‌برند که از طریق تأمل و تفکر حاصل می‌گردد.^۳

از دیگر آثار گرانقدر و کم نظیر در این موضوع کتاب مصفا الاشباح و مجلا الارواح موسوم به التفکر،^۴ از عارف بزرگوار نورالدین محمد کاشانی است معروف به نورالدین اخباری، فرزند شاه مرتضی دوم، از خاندان عالم و عارف پرور فیض کاشانی و از شاگردان ملامحسن فیض کاشانی و علامه مجلسی (ره) است که در تمامی دانش‌ها صاحب نظر بوده است و تألیفات و تصنیفات او بسیار زیاد می‌باشد موضوع اصلی این کتاب بحث پیرامون اهمیت و جایگاه تفکر و تدبّر در آفاق و انفس به شیوه و سبک اهل تصوف و عرفان بوده و از

۱- چهل حدیث، امام خمینی، ص ۱۸۹-۲۰۲.

۲- مجموعه مصنفات، مجموعه اول، التلویحات، ص ۱۲۱.

۳- دفتر عقل و آیت عشق، ص ۱۲۲-۱۴۴.

۴- نسخه خطی این کتاب در کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی به شماره ۵۸۰ و همچنین کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۶۰۱، بخش کتب عربی به شماره ثبت ۸۹۷۵۲ موجود می‌باشد که تصحیح آن توسط نگارنده این مقاله به راهنمایی دکتر مهدی دهباشی و مشاوره دکتر علی شیخ الاسلامی و دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی صورت گرفته است.

جمله تألیفات کم نظیر در این مورد محسوب می‌گردد. مؤلف گرانقدر در مقدمه کتاب در مورد اهمیت و جایگاه تفکر و معرفت در رسیدن به مقامات عالیة انسانی و سعادت بشری بطور مبسوط ایراد سخن نموده است و بعد از ذکر آیات قرآنی و احادیث معصومین در مورد اهمیت تفکر فرموده است: «لاریب ان الفکر هو مفتاح الانوار و مبدأ الاستبصار و العلوم و مصید المعارف و الفهوم».

سپس به مراتب تفکر اشاره کرده که پایین‌ترین آن تفکر عوام است که حدیث منقول از امام صادق(ع) از این نوع است که آن حضرت در جواب کسی که از ایشان پرسید که آن ساعت تفکری که از قیام یک شب بهتر است، چگونه تفکری است؟ فرمودند: «یمر بالخر اوبالدار فیقول این ساکنوک؟ این بانوک؟ ما لک لا تتکلمین؟»^۱ زیرا این نوع تفکر موجب یاد خدا و روز قیامت می‌شود. مرتبه بعدی، تفکر متوسطین است که در مورد رابطه و معامله بین بنده و خداست که شامل حسنات و سیئات بندگان و لطف و احسان و حلم و عفو خداوند می‌باشد، و بالاترین مرتبه تفکر، تفکر اولوالالباب می‌باشد. همچنین ایشان در مورد عقل معتقدند که عقل بالاترین مرتبه هستی و برترین وسیله صعود انسان بوده و باطن آن نبوت و ولایت است. همچنین عرفاء با توجه به حدیث شریف «اول ما خلق الله العقل» و حدیث «اول ما خلق الله نوری»، حقیقت عقل را حقیقت محمدیه الهیه می‌دانند که رویی به سوی حق تعالی دارد و به این اعتبار به آن عقل می‌گویند، زیرا عقل به معنای منع است و عقل حجاب خداست که مردم را از حریم او دور می‌کند تا چیزی را که لایق عزت و جلال روی گرامیش نیست نیاورد و لذا عقل مرتبه‌ای از وجود به اعتبار تنزل به عالم کثرت به عنوان آلیت است و او اسم الله می‌باشد و اولین موجودی است که خداوند آن را خلق کرده و در عرض وی موجودی نیست.^۲ همچنین شیخ اکبر محی‌الدین عربی در کتاب کبیر فتوحات مکیه، برای عقل دو حیثیت قائل شده است: یکی حیثیت تفکر و اندیشیدن و دیگری حیثیت قبول و پذیرش. ایشان معتقدند که عقل از آن جهت که می‌اندیشد و تفکر می‌کند حد معین دارد و از آن حد نمی‌تواند تجاوز کند ولی همین عقل از آن جهت که قابل و پذیرنده است حد یقف نداشته و نمی‌توان اندازه سیر آن را تعیین کرد.^۳

۱- الکافی، جلد ۲، ص ۵۴.

۲- شمس الطاء، علامه سیدحسین همدانی درود آبادی، ص ۱۲۹-۱۲۷.

۳- دفتر عقل و آیت عشق به نقل از فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۹۳.

ماهیت تفکر

آنچه در اینجا قابل تأمل بوده و به عنوان سؤالی مهم ذهن هر کسی را می‌تواند به خود مشغول کند این است که:

اولاً: ماهیت تفکر چیست؟

ثانیاً: اموری که موضوع اندیشه انسان قرار می‌گیرند در چه مرتبه‌ای قرار داشته و کدامیک از اهمیت بیشتری برخوردارند؟

ثالثاً: این تفکر چگونه حاصل می‌گردد، موضوعات و موانع تفکر چیست؟

در مورد شناخت عقل و پی بردن به ماهیت آن اگر قائل به محال بودن آن نشد حداقل باید اذعان نمود که شناخت کامل و تام آن در توان انسان نیست زیرا درباره شناخت عقل، همیشه این مشکل وجود دارد که عقل در شناخت و ادراک ماهیت خویش ناچار باید خود را موضوع ادراک قرار دهد و آنچه موضوع ادراک واقع می‌شود به عنوان یک شیئی مطرح می‌گردد و چون عقل در حد ذات خود شناسنده است، شناسندگی با شیئی واقع شدن سازگار نیست.^۱

از سوی دیگر این نکته را باید در نظر داشت که اگر ماهیت ذاتی انسان چیزی جز اندیشه نیست و براهین و ادله عقلی، فلسفی (منطقی) زیاد در اثبات آن ذکر گردیده و از سوی اکثر دانشمندان، انسان به حیوان ناطق (متفکر) تعریف شده است و حتی وجود انسانی فرع بر اندیشه او به حساب آمده و تنها از اندیشه و تفکر است که می‌توان وجود خود را اثبات نمود و از دام شکاکیت رهایی یافت، این سؤال قابل طرح است که، تفکر و اندیشه چیست؟

آیا این نوع تفکر همان تعریفی است که منطقیان آن را حرکت ذهن از معلوم به مجهول و یا به سخن بهتر حرکت از اجمال به تفصیل بیان نموده‌اند^۲ که در این نوع از تفکر، ذهن با ترتیب مقدماتی و با توجه به قدرت خلاقه خود و تصرف در آن مبادی می‌تواند به نتایج جدیدی برسد، و یا اینکه اندیشه و تفکر مورد اهتمام عقل و نقل از سنخی دیگر است؟ چرا که اگر تنها تفکر استدلالی (منطقی) میزان ارزش انسان و انسانیت او محسوب گردد ذهن انسان با مشکلات و تضادهای زیادی روبرو خواهد شد زیرا با این مبنا، انسان‌های هر زمان

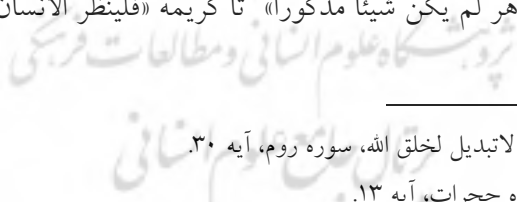
۱- دفتر عقل و آیت عشق، مقدمه، ص ۹.

۲- بعضی از منطقیون این سخن که فکر حرکت از معلوم به مجهول است را قابل نقد دانسته و لذا فکر را حرکت از اجمال به تفصیل تعریف نموده‌اند.

باید نسبت به گذشتگان خود از انسانیت برتری برخوردار باشند چون با توجه به معلومات گذشتگان و مبنای قرار دادن آنها به معلومات جدیدی رسیده‌اند و این در حالی است که با تأیید عقل و نقل اینگونه تفکرات و معلومات به تنهایی شرط لازم و کافی برای انسانیت او محسوب نمی‌گردد، زیرا با توجه به نص صریح آیات که خلقت انسان را بر فطرتی بیان نموده که هیچگونه تغییر و تحولی در آن راه ندارد^۱ و میزان کمال و ارزش انسان را در تقوی^۲، مجاهدت^۳ و ... او معرفی نموده است و همچنین شرافت انبیاء بر امم و فضیلت و شرافت خاتم الانبیاء بر سایر انبیاء و اولیاء، با این نگرش که معلومات اکتسابی ملاک ارزش و انسانیت نوع بشری است ناسازگار خواهد بود. بنابراین، این مطلب ثابت و صادق خواهد بود که چون هویت اصلی و ماهیت ذاتی برای انسانیت انسان اندیشه و تفکر می‌باشد این تفکر باید از سنخی دیگر بوده و علاوه بر علوم حصولی و اکتسابی به ساحت علوم دیگری وارد شد که بر مبنای شهود و حضور باشد.

این نوع علم برخلاف علوم حصولی و تفکر منطقی از حیرت آغاز گردیده و در دریای بیکران نور سیر نموده و عالم در آن از مرحله علم به مرحله بالاتر آن هدایت می‌گردد و همان علمی است که عقل کل هستی و آنکه علم اولین و آخرین به او تعلیم شده مأمور می‌گردد زیادت آن را از پروردگار خویش مسئلت نماید. در این ساحت همه چیز عالم آفاق و انفس می‌تواند برای صاحب یقین و بصیرت نشانه قرار گیرد و او را در سیر کمالی خود به تعالی برساند.^۴

در این سیر همه کس، همه چیز و هر زمان می‌تواند موضوع تفکر قرار گیرد تا آنجا که تأمل در عدم نیز از بهترین نشانه‌های معرفت و شناخت قرار می‌گیرد و از خطاب «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»^۵ تا کریمه «فلینظر الانسان مم خلق»^۶ و در



- ۱- فطر الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله، سوره روم، آیه ۳۰.
- ۲- ان اكرمکم عندالله اتقاکم، سوره حجرات، آیه ۱۳.
- ۳- فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً، سوره نساء، آیه ۹۵.
- ۴- و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون، سوره ذاریات، آیه ۲۰.
- ۵- سوره انسان، آیه ۱.
- ۶- سوره الطارق، آیه ۵.

یک کلام، هستی با تمام مظاهر و جلواتش آیه و نشانه‌ای برای تفکر و تأمل بشری است حتی در توجه او و بیداری از خواب سنگین جهل و غفلت پرسش‌های افلا تذکرون، فاین تذهبون، افلا تعقلون ... و یا مورد عقاب و نکوهش قرار گرفتن که «ما غرک بربک الکریم»^۱ همه بیانگر این حقیقت است که دعوت به تفکر و اندیشه لب‌الالباب و وظیفه اصلی آدمی است اگر علم حصولی و استدلالی سیر انسان در حجاب‌های ظلمانی تعبیر گردیده و حتی از آن به حجاب اکبر نیز یاد شده است، این نوع اندیشه و شهود در ساحت نور مطرح است، ولی باز نیز خود حجابی دیگر در تکامل انسان محسوب می‌گردد تا آنجا که رهایی از اینگونه حجب نورانی و انقطاع کامل و ملحق شدن به نور ابهج ذات احدیت و اتصال به معدن عظمت، غایت واصلان حقیقی و ائمه معصومین می‌باشد که فرموده‌اند:

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حج النور فتصل الی معدن ا»^۲.

بنابراین می‌توان اذعان نمود که سیر انسان، سیری درونی است از خود، در خود، به خود و این همان پاسخ سؤال دومی است که در این باب مطرح گردید که خودشناسی عالی‌ترین مراتب شناخت و تفکر انسانی و اصلی‌ترین وظیفه او می‌باشد.

تفکر در خویشتن یا معر النفس

در اهمیت معر النفس و شناخت خویش به این نکته می‌توان اشاره کرد که در تاریخ فلسفه اولین سخنی که به یادگار مانده دعوت به خودشناسی است، چنانچه نقل است بر معبد آپولو در شهر دلفی این حکم حک شده بود که «خود را بشناس»^۳.

از فلاسفه، تالس اولین فیلسوفی است که این سخن به او نسبت داده شده است. مهمترین و اساسی‌ترین دعوت شهید راه حکمت «سقراط»، نیز چیزی جز دعوت به خودشناسی نیست تا آنجا که اولین گام در مسیر رسیدن به حقیقت و حکمت را خودآگاهی بیان می‌نماید و یکی

۱- سوره انفطار، آیه ۶.

۲- مناجات شعبانیه.

۳- راهی به رهایی، خود را بشناس، ص ۲۱۱.

از دو شعار اصلی خود را همین خود را بشناس قرار داده (و دیگری «زندگی ناآزموده ارزش زیستن ندارد») و لذا از نظر او خودشناسی هدف فلسفه قلمداد می‌شود.^۱

بنابراین مهمترین اصل حاکم در همه ادوار تاریخ فلسفه از یونان باستان تا فلسفه‌های قرون وسطی و معاصر و جدید در غرب گرفته تا تفکرات فلسفی در حوزه مسلمین چون مشاء و اشراق و حکمت متعالیه، شناخت خویش است (که تحقیق در این مقال هر چند توسط اندیشمندان و اربابان فکر و نظر مورد توجه قرار گرفته است ولی رسیدن به کنه آن اگر مدعی محال بودن آن نشد بسی دشوار خواهد بود) و می‌توان اذعان کرد که پیدایش مکاتب فلسفی متفاوت و حتی بعضاً متضاد چیزی جز تلاش بشر برای شناخت گوهر اصیل خویش نبوده است.

از فلسفه و براهین عقلی آن که بگذریم و به عالم عشق و عرفان نظر افکنیم درمی‌یابیم که دعوت به خودشناسی اصل اساسی و توصیه مهم عرفان می‌باشد. اگر عرفان (در بعد نظری آن) را به شناخت خدا و صفات و افعال او تعریف کنیم این شناخت میسر نخواهد بود جز از طریق معرفت نفس، چرا که اصل «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۲ به عنوان هدف و غایت نهایی و اساسی، در عرفان مطرح بوده و عارفان در حالات و مقامات خویش هر یک به گونه‌ای پرده از این سرّ و راز برداشته‌اند و حتی شناخت خود را بر شناخت خدا مقدم داشته و در نجوای خویش با معشوق و غایت آمال عارفان از خالق «علم الانسان مالم يعلم»^۳ مسئلت نموده که: «خدایا همه گویند عرفنی نفسک اما حسن گویند عرفنی نفسی»^۴ در آیات و اخبار رسیده نیز توصیه اساسی بر شناخت انسان و حفظ گوهر اصیل وجود خود می‌باشد و کریمه «علیکم انفسکم»^۵ به معنای دقیق و حقیقی آن نصب العین سالکان می‌باشد، تا آنجا که کاملترین انسان در بینش وحی کسی است که خود را بیشتر شناخته باشد و در حفظ گوهر وجودی خویش از دیگران سبقت گرفته باشد.

۱- راهی به رهایی، خود را بشناس، ص ۲۱۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۲، ص ۳۲.

۳- سوره علق، آیه ۵.

۴- الهی نامه، حسن زاده آملی.

۵- سوره مائده، آیه ۱۰۵.

قرآن کریم خود فراموشی و خدا را فراموش کردن، ملازم یکدیگر معرفی کرده است^۱ که بیانی دیگر از حدیث نبوی «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۲ می‌باشد و همچنین آن حضرت (ص) عارف‌ترین انسان به خدا را عارف‌ترین آنها به خود^۳ معرفی نموده و قدو العارفین و امام المتقین از معرفت نفس به عنوان سودمندترین دانش‌ها^۴ تعبیر نموده است در این باره شیخ اکبر محی الدین عربی در فصوص الحکم در فصّ محمدی فرموده‌اند: «معر الانسان بنفسه مقد علی معرفته بربه، فان معرفته بربه عن معرفته بنفسه. لذلک قال علیه السلام: من عرف نفسه فقد عرف ربه فان شئت قلب بمنع المعرف فی هذا الخیر و العجز عن الوصول فانه ساغ فیهِ، و ان شئت بثبوت المعرف فالاول ان تعرف ان نفسک لا تعرفها فلا تعرف ربک و الثانی ان تعرفها فتعرف ربک». علامه حسن زاده آملی در کتاب ممد الهمم در توضیح این سخن فرموده‌اند: لذا شیخ حدیث مذکور را هم به صورت تعلیق بر محال تلقی کرده است که معرفت نفس را برای انسان ممکن ندانسته است و فرموده‌اند مراد از این معرفت، معرفت به نفس است که حقیقت نفس عاید است به ذات الهی و هیچ کس را امکان معرفت آن نیست و بنابر وجه دوم اینکه معرفت نفس به حسب کمالاتش برای عارفان امکان دارد که بدین حد کمالات نفسی ربّ خود را از حیث اسماء و صفات می‌شناسند.^۵

عرفان عملی و مراتب سیر و سلوک و طی مقامات هر یک ظهور گوهر وجود انسانی است، از یقظه و توبه و ریاضات گرفته تا وصول به مقام فناء فی الله و بقاء بالله و خلاا الهی همگی تجلیات و بیانگر مقام انسانی است، چرا که سالک در تلوین و تمکین و فرار از حالات و مقامات خود در سیری درونی سعی در شناخت خود و رفع موانع و حجاب‌های ظهور خویش و آراستن نفس به اوصاف جمالیه (کمالیه) دارد و هدفی از خلقت انسان جز خودشناسی و خودسازی نمی‌داند.

پروژه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله جامع علوم انسانی

- ۱- نسوا الله فانسیهم انفسهم، سوره حشر، آیه ۱۹.
- ۲- بحار الانوار، جلد ۲، ص ۳۲.
- ۳- اعرافکم بربه اعرافکم بنفسه، جامع الاخبار، ص ۴.
- ۴- معر النفس انفع المعارف، غرر الحکم، ص ۲۳۲.
- ۵- ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم، فصّ محمدی، ص ۵۹۹.

مشارب عارفانه غیرتوحیدی که در همه دوره‌های تاریخ بشر در همه فرهنگ‌ها وجود داشته و در عصر تکامل علوم و ظهور تمدن‌ها نیز به عنوان بهترین پناهگاه انسان برای برطرف شدن نیازهای روحی و عاطفی و مورد پذیرش و استقبال انسان‌های خسته و به ستوه آمده از دنیای صرفاً مادی قرار گرفته خود نیز دلیل آشکاری بر این مدعاست. گرایش روزافزون به عرفان‌های شرقی از جمله بودیسم و شاخه‌های آن حتی در جوامع اسلامی شاهد این مطلب و دلیل نشناختن و همچنین عدم معرفی عرفان غنی اسلامی است.

عرفان نمایان

در اینکه تصوف به معنای حقیقی آن، طریقه همه انبیاء و اولیاء الهی بوده تردیدی نیست و در این باره روایات متعدد نقل گردیده و به بیان حقیقت آن اشاره شده است از جمله حدیثی که در کتاب غوالی اللثالی از حضرت علی(ع) در معنی تصوف روایت شده است که فرمودند: «تصوف از کلمه صوف اشتقاق یافته و مرکز از سه حرف صاد، واو، فاء است حرف صاد کنایه از صبر و صدق و صفا و حرف واو اشاره به ورد و ود و وفا و حرف فاء نمایشگر فقر و فرد و فناء است»^۱ لذا می‌توان گفت که تصوف که همان طریق وصول الی الله است مخصوص اسلام نبوده بلکه در همه ادیان وجود داشته است و صورت کامل آن در اسلام به ظهور رسیده است، ولی از آنجا که هر چیزی دارای ظاهر و باطنی است و غالباً بر اثر مرور زمان حقیقت و معنویت خود را از دست می‌دهد، تصوف نیز دارای ظاهر و باطنی است و با گذشت زمان به تدریج حقیقت خود را از دست داده و جز در نزد اولیاء الله، در میان مردم از آن جز ظاهر چیزی باقی نمانده است. براین اساس شاهد پیدایش سلسله‌های مختلف و متعدد تصوف و عرفان می‌باشیم که هر کس و هر گروهی برحسب خواسته و بینش خویش مشربی را پیش گرفته و مدعیان زیادی نیز با توجه به خواسته فطری و لطافت قلبی انسانها هر یک شیوه‌ای را مطرح نموده که در اکثر موارد نه تنها موجب کمال انسان و شناخت حقیقت نشده‌اند بلکه صدمات غیرقابل جبرانی را بر فرد و حتی جوامع وارد نموده‌اند و به فرمایش شهید مطهری غالباً جامعه‌ها از راه گرایش صد در صد به باطل به گمراهی کشیده نمی‌شوند، بلکه از افراط

۱- نشان از بی نشان‌ها، ص ۲۲۹.

در یک حق به فساد کشیده می‌شوند.^۱ بنابراین از آنجا که عرفان بر لطافت قلب، جذب، عشق، محبت تأکید می‌ورزد و درصدد پاسخگویی به اساسی‌ترین نیاز فطری انسان در کسب معرفت و شهود حقیقت و وصول به نهایت کمال ممکن برای نوع بشر است این کشش درونی و میل به آگاهی و رسیدن به سرمنزل مقصود، و همچنین دراز و ناهموار بودن راه و جهالت و بی‌خبری عامه، گروهی شیاد را یار گشته تا خود را راهنما و عارف و عالم و صوفی و شیخ و ... رقم زنند و هر یک اعمال و ظواهری عوام فریب و جاهل‌پسند را نشان عرفان و خداشناسی و وصول به مقصود بنمایانند و آنها را که به حکم فطرت سلیم خویش تشنه‌آبی هستند به سراپی رهنمون کرده و با تکیه بر این اصل که:

«قطع این مرحله بی‌همراهی خضرمکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی»^۲

خود را پیرو و مرشد و خضر طریقت معرفی نموده و از این راه برای خود مال و منالی فراهم آورده، مرید و متابعانی دست و پا می‌کند، در این میان گروهی با تمسک به اوهام و خیالات خود و تقلید جاهلانه و بکارگیری کلمات و اصطلاحات والایی چون عشق، محبت، جذب، بی‌خودی، عرفان ... و ابداع اذکار و اوراد و تشکیل محافل گوناگون سده طریق انسان‌های زیادی گردیده و حتی بعضاً نه تنها تقید به شرع را لازم ندانسته بلکه خود شارع و مفسر نیز گردیده و در برخی موارد انجام بعضی محرمات مسلم الهی را جزء مراحل سیر و سلوک معرفی می‌نمایند که تاریخ خود بهترین گواه این مدعا، و متأسفانه یکی از معضلات جدی جامعه ما نیز می‌باشد. عظمت خطر این گروه تا آن حد است که از باب مثال حکیم متألهی چون ملاصدرای شیرازی از آنان به اصنام جاهلیت تعبیر نموده و کتاب گرانقدر «کسر اصنام الجاهلیه» را در این خصوص تألیف می‌نمایند. ایشان در سبب نوشتن این کتاب می‌فرمایند: «در این زمان که تاریکی‌های نادانی و نابینایی در شهرها پراکنده است و کوتاه فکری و نادراستی همه‌آبادی‌ها را فرا گرفته است. گروه‌هایی را می‌بینم که با تمامی توان خویش در عقاید و گفتار به نادانی و هذیان گرائیده‌اند و بر فسادگری در کردار اصرار می‌ورزند... با همه تهیدستی‌شان در علم و عمل خود را به ارباب توحید و اصحاب تفرید

۱- انسان کامل، ص ۴۴.

۲- دیوان حافظ، غزل ۴۸۸.

یکسان می‌انگارند ... و پیرو یکی از هم نوعان خود گشته‌اند که ولایت خدا و قرب و منزلت داشتن نزد او را مدعی است.^۱

در اهمیت این مطلب آیات و روایات زیادی به صراحت بیان گردیده است که به چند مورد از آن اشاره می‌شود. خداوند متعال در سوره یوسف پس از آنکه به حبیب خود می‌فرماید: هرچند جهد و رغبت و اصرار نمایی بیشتر مردم، ایمان نمی‌آورند، در آیه ۱۰۶ از همین سوره این حقیقت را بیان می‌نماید که اکثر کسانی که مدعی ایمان هستند مشرک می‌باشند (و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون) و در سوره انعام آیه ۷۰ پیامبر(ص) را امر می‌نماید که (و ذالذین اتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرتهم الحیو الدنیا). همچنین کلام موجز صادق آل محمد(ص) که فرمودند: «زمانی که خاتم ما برمی‌خیزد امر جدیدی می‌آورد چنانچه پیامبر اسلام امر جدیدی آوردند»^۲ و یا فرمایش حضرت علی(ع) که «بأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه و مساجدهم یومئذ عامر من البناء خراب من الهدی...»^۳ بیانگر این حقیقت و تذکر و هشدار برای هر خردمند بصیری می‌باشد. لذا آنچه در بین شرایع آسمانی مشهود است و متأسفانه بیشترین ضربه‌ها را بر این شریعت‌ها وارد نموده است این است که فلسفه وجودی شریعت‌ها شناخته نگردیده و اکثر پیروان این شرایع دین و شریعت را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف فرضی خود قرار داده‌اند و لذا می‌بینیم هرگاه با اغراض خویش ناسازگار دانسته یا دست به انکار آن زده و یا در گروه مخالفان قرار گرفته‌اند. قال الحسین ابن علی(ع): الناس عبید الدنیا و الذین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قلّ الدیانون.^۴

فرمایش عارف ربّانی حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی در تفسیر سوره حمد در این باب قابل تأمل است. ایشان پس از ذکر اقوال در مورد «انعمت علیهم» و «مغضوبین» و «ضالّین» می‌فرمایند: به نظر حقیر، همین اهل شریعت مقدسه، یعنی شیعیان اثنی عشری سه دسته‌اند، یک

۱- ترجمه کسر اصنام الجاهلیه (عارف و عارف نمایان) تألیف صدر المتألهین شیرازی، ترجمه محسن بیدارفر.

۲- اذا قام القائم (ع) جاء بامر جدید کمدعا رسول الله(ص) فی بدوالاسلام الی امر جدید الارشاد، جلد ۲، ص

۳۸۴.

۳- نهج البلاغه، ص ۵۴۰.

۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

دسته برای تحصیل دنیا عمل می‌کنند و غرضشان از نماز و روزه و خمس و حج، تحصیل دنیا است و می‌خواهند خود را نزد مردم مقدس جلوه دهند و از این راه بهره‌ای ببرند، اینان همان «مغضوبین» هستند، دسته‌ای دیگر اهل آخرتند. آنان دنیا را نمی‌خواهند اما غرضشان از عبادت تحصیل حور و قصور و خلاصی از آتش جهنم است، اینان همان «ضالین» هستند. دسته دیگر هستند که طالب خدا می‌باشند و غرضشان از عبادت قرب به خداوند و معرفت حق جلّ جلاله است که اینان همان «انعمت علیهم» هستند.

راستی چه باید کرد؟ با چه طائری و در کدام وادی می‌توان گام نهاد تا از این همه ظلمات و گمراهی‌ها در امان بود و به دار السلام امن واصل گردید و از زمره کسانی شد که «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^۱ توصیف حالشان است و مخاطب «یا ایته‌ها النفس المطمئنّه» گردیده به مقام «را مر»^۲ واصل شده‌اند،^۳ و از کسانی نبود که تمام همّت و تلاششان از بین رفته و در زمره خاسرترین انسانها قرار گرفته‌اند. که حق جلّ و اعلی فرمود:

«قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالاً الذین ضلّ سعیمهم»

«فی الحیو الدنیا و هم یحسبون انه یحسنون صنعا»^۳

التزام به شریعت و تطابق آن با طریقت و حقیقت

با توجه به روایات مأثوره از حضرات معصومین و با دقت در سیره و سلوک عارفان ربّانی که تبعیت از آن بزرگواران و تمسک به کریمه «ان کتّم تجبون الله فاتبعونی یحببکم الله» و اقتداء به آیه «ولکم فی رسول الله اسو»^۱ و نصب العین قرار دادن حدیث ثقلین، را سرلوحه سیر و سلوک دانسته و تبعیت از شریعت حقه و تدبّر در آن را شرط لازم آن می‌دانند، درمی‌یابیم که عرفان و تصوّف در نزد این طایفه مبتنی بر اسلام و نشأت گرفته از کتاب و سنت، سیره پیامبر و ائمه معصومین (ع) می‌باشد، و معتقدند که ظاهر تصوّف، همان شریعت مصطفوی و باطن آن اتصال به ولیّ وقت یا اتصال به کسی است که او متصل به ولیّ وقت باشد و با صراحت بیان کرده که جان و حقیقت دین محبت به اهل بیت پیامبر (ع) و تسلیم به

۱- سوره قمر، آیه ۵۵.

۲- سوره فجر، آیه ۲۷-۲۸.

۳- سوره کهف، آیه ۱۰۳.

مقام ولایت است، و تصوف چیزی جز این نیست.^۱ بنابراین این سخن که بعضی از مدعیان تصوف قائل به جدایی شریعت، طریقت و حقیقت بوده و گفته‌اند محتوای شریعت وسیله‌ای است که سالک را به هدف نهایی (حقیقت) می‌رساند و چون انسان به حقیقت رسید نیازی به شریعت ندارد، مردود است.

نادره روزگار، آیت حق مولی حسینی همدانی در این مورد فرموده‌اند: «مخفی نماناد بر برادران دینی که جز التزام به شرع شریف، در تمام حرکات و سکنات و لحظه‌ها و غیرها راهی به قرب حضرت ملک الملوک (جلّ جلاله) نیست، و به خرافات ذوقیه، اگرچه ذوق در غیر این مقام خوب است، کما دأب الجهال و الصوفیه، خذلهم الله (جلّ جلاله) راه رفتن لایوجب الّا بعداً...» در نظر این بزرگوار ترک معصیت مهمترین توشه سالک است لذا فرموده‌اند: «... و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده کرده‌ام این است که اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است، تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده نخواهد بخشید...»^۲ همچنین مقتدای اهل نظر، حاج شیخ حسنعلی نخودکی می‌فرماید: «به همه احبّاء اظهار فرمایید که طریقه فلانی غیر از طریقی است که شنیده‌اید. همه بدانند که طریقه حقیر طریقتی است که تمام مطالب شرع را نهایت اهتمام دارد... در طریقه حقیر، خصوصاً نماز مورد توجه است، که هر چه زحمت و توجه است به نماز معطوف دارید...»^۳

آیت حق سید عبدالکریم کشمیری درباره مرحوم سیدعلی قاضی فرموده‌اند: ایشان با مسلک عرفان مخالف بودند، خودم با او صحبت کردم، او تکیه بر شریعت صرف داشته و حتی بعضی را از سلوک به حوزه عرفان نهی می‌کرد.^۴

همچنین آیت الله جوادی آملی در مقدمه سرّ الصلوه حضرت امام(ره) به نقل از آن حضرت در تعلیقه بر شرح فصوص الحکم، فصّ ایوبی چنین می‌فرماید: «طریقت» و «حقیقت» جز از راه «شریعت» حاصل نخواهد شد، زیرا ظاهر راه باطن است... کسی که چنین می‌بیند که با

۱- نشان از بی نشان‌ها، بخش رسائل، ص ۲۳۵-۲۳۴.

۲- برنامه سلوک در نامه‌های سالکان، ص ۹۸-۹۷.

۳- نشان از بی نشان‌ها، ص ۱۲۶.

۴- صحبت جانان، ص ۲۱.

انجام تکلیف‌های الهی باطن برای او حاصل نشد بدانند که ظاهر را درست انجام نداد. و کسی که بخواهد به باطن برسد بدون راه ظاهر، مانند برخی از صوفیان عوام، او هیچ دلیلی از طرف خداوند ندارد.^۱ علامه حسن زاده آملی در تعلیقات خود بر تمهید القواعد ابن ترکه، در تطابق شریعت با عرفان و فلسفه پس از ذکر سخنان ابن عربی و ملاصدرا که فرموده‌اند: «نحن زدنا مع الايمان بالاخبار الكشف» و «نحن زدنا مع الايمان بالاخبار برهاناً» این سخن از صدر المتألهین را از جلد چهارم الهیات اسفار که «تباً لفلسفه تکون قوانینها غیر مطا للکتاب و ا» را نقل نموده و بر این نکته تأکید کرده که رسیدن به مدارج علمی و معارج کشفی از این طریق میسر است.^۲ ایشان در کتاب شرح فص فی فای در این باره فرموده‌اند: اینک بدین گفتارم توجه داشته باش، تمام صنایع آدمیان از بری و بحری و فضایی را دستورات و آدابی است که دین حفظ و بقاء و دوام آنها‌اند. چنان که اگر هر یک از آنها در کار خود به قدر یک میکرون از دین و آیینش بدر رود و به خطا ناروا حرکت نماید، در همان نخستین بار خطا و ناروایی تباه می‌شود و نابود می‌گردد... انصاف بده آیا می‌شود صنایع شما را دین و آیین باشد، و خود شما که مهمترین صنع الهی هستید و این همه صنایع شگفت گوناگون صنع شماست، بی دین باشید (فما لکم کیف تحکمون).

شیخ محمود شبستری در گلشن راز نیز بر این مطلب تأکید نموده است و فرموده: مرد تمام و کامل با وجود آنکه از مرتبه تعین و تقید که مستلزم عبودیت و متابعت بوده عبور نموده است و به مرتبه فنای خودی و بقای بالله و اتصاف به صفات الهی و وصول یافته و غنی مطلق و خواجه گشته و هر چه هست اوست و غیر او هیچ نیست با این چنین خواجگی و استغناء که دارد کار غلامی که عبارت از متابعت و عبادت است می‌کند و از جاده عبودیت اصلاً تجاوز ندارد چه، ادای حقوق تعین و تقید قیام به عبادت و انقیاد است.

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی
پس آن گاهی که بپرید او مسافت نهد حق بر سرش تاج خلافت^۳

۱- سر الصلوه، امام خمینی، ص ۲۲.

۲- تمهید القواعد، تصحیح علامه حسن زاده آملی، ص ۸.

۳- مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۸۸.

علامه سیدحسین طهرانی نیز درباره روش عرفانی علامه طباطبایی (ره) فرموده‌اند که ایشان به کتاب اقبال علی ابن طاووس اهمیت بسیار می‌دادند و آن را سید اهل المراقبه می‌خواندند زیرا مسلک عرفانی آن بزرگوار مسلک استاد بی‌بدیشان آ الحق میرزا علی قاضی، و ایشان در روش تربیت مسلک استادشان سید احمد کربلایی، و ایشان نیز مسلک استاد خود ملاحسینقلی همدانی را داشته‌اند که همان معرفت نفس است که ملازم معرفت ربّ می‌باشد، و از شرایط مهم حصول این معنی مراقبه است که در هر مرحله از مراحل، و در هر منزل از منازل باید به تمام معنی الکلّمه حفظ آداب و شرایط آن مرحله و منزل را نمود و گرنه به جای آوردن عبادات و اعمال لازم بدون مراقبه حکم دوا خوردن مریض باعدم پرهیز و استعمال غذاهای مضر است که مفید فایده نخواهد شد.^۱

همچنین از بررسی آثار و فرمایشات اکثر این بزرگواران استنباط می‌گردد که تقرّب به حق و تخلّق به صفات جمال و وصول به مقام عنایت میسر نخواهد شد جز از طریق قرب فرایض و قرب نوافل، و مراتب سلوک نیز متناسب با آن تحقق می‌یابد، چنانچه در حدیث قدسی معرف و به آن اشاره گردیده است.

«ما تقرّب عبدی بشیء احبّ الیّ من اداء ما افترضته علیه، و لا یزال یتقرّب الیّ بالنوافل حتی أحبّه، فاذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به، فبی یسمع و بی یبصر و بی یعقل».

عبدالرحمن جامی در کتاب نقد النصوص در این باره می‌فرمایند: «حال از دو امر خالی نیست، یا حق ظاهر است و خلق باطن، یا خلق ظاهر است و حق باطن. اگر تجلی اسم (الظاهر) را بود، خلق مختفی و باطن گردد در حق، و حق ظاهر باشد. در این مرتبه بنده سمع و بصر حق گردد، چنانچه در تقرّب الی الله بالفرائض است. و اگر تجلی اسم (الباطن) را باشد، حق در خلق مختفی گردد و خلق ظاهر باشد. در این مرتبه حق سمع و بصر و ید و رجل بنده گردد، چنانچه در تقرّب الی الله بالنوافل است. جامی مقام جمع الجمع یا قابل قوسین را نتیجه این دو قرب می‌داند و لذا در مثنوی

کنی این دو قرب را با هم جمع باشی یگانه عالم
نقد قرین حاصل تو بود قاب قوسین منزل تو بود

و آخرین مرتبه در سلوک که با گذشتن از این مقام حاصل می‌گردد، مقام جمع احدیت یا مرتبه «او آذنی» است که مرتبه رسول اکرم (ص) می‌باشد.

ور به همّت کنی بلند روی	که مقید به جمع هم نشوی
دوران باشدت در این سه مقام	بی تقید به قید هیچ کدام
پا زعالی نهی سوی اعلی	سرفرازی به اوج «او آذنی»
این مقام نبی است و آنکه قوی	باشد اندر وراثت نبوی

لذا از نظر ایشان مراتب چهارگانه قرب، یا مراتب عشق و ولایت عبارتند از: قرب نوافل، قرب فرایض، مقام جمع الجمع یا مرتبه «قاب قوسین» و مقام جمع احدیت یا مرتبه «اوادنی»^۱. همچنین سعدالدین فرغانی در مقدمه منتهی المدارک، شرح عربی خود بر تائیه ابن فارض مراتب قرب را در چهار مرتبه منحصر می‌داند: مرتبه محبت، مرتبه توحید، مرتبه معرفت و مرتبه تحقیق و تحقق. ایشان مراتب قرب را علت غایی سیر و سلوک و رفع موانع و حجب معرفی کرده و می‌فرماید این تقرب یا از طریق عنایت و جذب صورت می‌گیرد و یا از طریق هدایت و سلوک، که منحصر در چهار مرتبه مذکور است. لذا فرموده‌اند مرتبه محبت که از طریق جذب (اجتباء) صورت می‌گیرد همان قرب فرایض است «ما تقرّب عبدی بشیء احبّ الی من اداء ما افترضته علیه» و آن محبتی که نصیب سالک از طریق هدایت و سلوک می‌گردد، همان قرب نوافل است «ولا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتّی احبّه». ایشان درباره مراتب دیگر قرب فرموده‌اند:

الثا : ر التوحید ا علی الاولی، المشار الیها بقوله: فاذا احببته كنت سمعه و بصره و لسانه.

الثا : ر المعر ا علی الثا ، المعبر عنها بقوله: فبی یسمع و بی یبصر و بی یعقل، المعبر عنها فی لسان القوم بمقام البقاء و الجمع و

الرا : ر التحقیق، و هی ر الخلا من وجه و الکمال من جمیع الوجوه هذه
الرا علی الجمیع، الجا بین البدا و النها و احکامها و احکام مقام الجمع و
التفر ، و الواحد و اکثر، و ا ، و القید و الاطلاق ...^۲.

۱- تائیه عبدالرحمن جامی، ص ۴۶۵۲.

۲- تائیه جامی، ص ۴۷، به نقل از منتهی المدارک، ص ۱۰۶.

بنابراین هر گاه رسول باطنی یا عقل هدایتگر انسان از پیرایه‌های نفسانی و اوهام شیطانی آزاد گردیده باشد به وضوح درمی‌یابد که تنها با تمسک به شریعتی که در معارف از آن به رسول ظاهری تعبیر شده و ملازمت شدیدی که بین این دو والاترین موهبت الهی که از عالم غیب به انسان عطا شده وجود دارد می‌توان وارد صراطی گردید که مبدأ و منتهای آن مشخص است و با طی طریقت به حقیقتی که «هو الحق» است نائل شد.

لازم به ذکر است که در این مورد عارفان و عالمان ربّانی زیادی «شکرالله مساعیهم» به بیان پاره‌ای از اسرار مودعه در احکام و شریعت نموده‌اند که مجال ذکر آنها از حوصله این مقال بیرون است هر چند عجز از فهم آن حقایق و محرومیت از آنچه آنان دیده و شنیده‌اند^۱ و شرابی که پروردگارشان به آنان نوشانیده و آنان را از هر چه غیر اوست تطهیر نموده^۲ خود مهمترین علت سکوت در این باب است.

در سیر تألیفات بزرگان علم و اندیشه، آثار به جا مانده در سیر و سلوک نظری و عملی همچون خورشیدی فروزان فراروی تشنگان اندیشه‌های پاک و طالبان وصول به سرچشمه حقیقت می‌باشد. حکماء و عالمان ربّانی هر یک به بیان گوشه‌ای از این اسرار اشاره نموده و کوشیده‌اند پرتوهایی از انوار الهی که بر قلوب آنها تابیده را در اختیار مشتاقان قرار دهند و بر این اساس کتب زیادی از آن بزرگواران در موضوعات اسرار شریعت، اخلاقیات و عرفان نظری و عملی به یادگار مانده است.

از آثار کم نظیر در این کتاب «مصفا الاشباح و مجلا الارواح» موسوم به «التفکر» از عارف بزرگوار، جامع علوم معقول و منقول، آگاه و متخلّق به اسرار شریعت و واصل به حقیقت، نورالدین محمد کاشانی (حشره الله مع اولیائه)، که عمر شریف خویش را در ترویج شریعت حقّه و تهذیب نفوس مستعد و تألیف سپری نمود و همچون بسیاری از اولیاء الهی در بین زمینیان گمنام می‌باشد. این کتاب به طور کلی دارای چهار فنّ و دربرگیرنده ۵۱ باب در مورد تفکر در آفاق و انفس بوده و به شیوه اهل تصوّف و عرفان توسط مصنّف (قدس سره) در سال ۱۱۱۰ هجری قمری تألیف گردیده است که در هر فن پیرامون تفکر و مباحث مربوط به آن به بهترین نحو ایراد سخن شده و شیوه سلوک و رهایی از حسیض فرش تا رسیدن به مقام منیع

۱- اشاره به حدیث قدسی اعددت لعبادی ما لاعین رأی و لا اذن سمعت ...؟

۲- و سقیهم ربهم شراباً طهوراً، سوره دهر، آیه ۲۱.

عرش را فراروی جویندگان حقیقت و طالبان مقام قرب و عندیّت قرار می‌دهد، که به فرمایش اساتید محترم و اربابان فن گنجینه‌ای از معارف ناب را در اختیار تشنگان حقیقت قرار می‌دهد و در بعد نظر و عمل مجموعه‌ای کم نظیر می‌باشد. متأسفانه این کتاب تاکنون ناشناس مانده، که امید است با توجه به اهمیت و ضرورت تصحیح کتب خطی و ارائه آن به جامعه فرهنگی که از منابع اصیل فکری و اعتقادی محسوب می‌گردند، گامی در جهت اعتلای فرهنگ اسلامی مورد قبول ذات احدیّت قرار گرفته و بتواند پاسخگوی مهمترین نیاز جامعه در شناخت دقیق و عمیق دین باشد.



منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- ۳- ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، انتشارات الزهراء، ۱۳۷۵.
- ۴- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، دفتر عقل و آیت عشق، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۵- امام خمینی، سرّ الصلو معراج السالکین و صلو العارفين، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- ۶- امام خمینی، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.
- ۷- امام صادق(ع)، مصباح الشر ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ.ق.
- ۸- جامی، عبدالرحمن، تائیه، ترجمه تائیه ابن فارض، مقدمه و تصحیح صادق خورشاه، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶.
- ۹- حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۸.
- ۱۰- حسن زاده آملی، حسن، شرح فصّ فی فا ، انتشارات نشر طوبی، ۱۳۷۹.
- ۱۱- حسینی طهرانی، محمد حسین، مهر تابان، انتشارات باقرالعلوم.
- ۱۲- خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرين، ۱۳۷۰، تهران.
- ۱۳- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، مجموعه اول، التلویحات.
- ۱۴- شیخ الاسلامی، علی، راه و رسم منزلها، مرکز نشر فرهنگی آیه، ۱۳۷۹.
- ۱۵- شیروانی، علی، برنامه سلوک در نامه های سالکان، انتشارات دار الفکر، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
- ۱۶- صائن الدین ابن ترکه اصفهانی، تمهید القواعد، تصحیح علامه حسن زاده آملی، ناشر الف لام میم، ۱۳۸۱.

- ۱۷- صداقت، علی اکبر، صحبت جانان، انتشارات پیام قدس، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- ۱۸- علی دوانی، مفاخر اسلام، جلد هشتم، انتشارات اسناد، ۱۳۷۵.
- ۱۹- کلینی، محمد ابن یعقوب، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ هـ.ق.
- ۲۰- لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات محمودی، چاپ دوم، ۱۳۳۷.
- ۲۱- مقدادی، علی، نشان از بی نشانها، انتشارات جمهوری، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.
- ۲۲- ملکی تبریزی، میرزا جواد، اسرار الصلو، ترجمه رضا رجب زاده، انتشارات پیام آزادی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۲۳- مطهری، مرتضی، انسان کامل، انتشارات صدرا، چاپ ۱۱، ۱۳۷۳.
- ۲۴- ملامحسن فیض کاشانی، دیوان فیض، تصحیح و مقدمه مصطفی فیضی کاشانی، انتشارات اسوه، ۱۳۷۱.
- ۲۵- ملامحسن فیض کاشانی، البیضاء، مقدمه سیدمحمد مشکوه.
- ۲۶- نورالدین کاشانی، محمد، مصفا الاشباح و مجلا الارواح، تصحیح حسینعلی آقابابائیان، ۱۳۸۳.
- ۲۷- همدانی درودآبادی، سید حسین، شمس الطلح، ترجمه محمد حسین نائیجی، انتشارات مسجد جمکران، چاپ اول، ۱۳۸۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی